

158

Maʿrifatu'l-madhāhib

(on different sects of Islam).

198

من الاول الى آخره

تحفة المذاهب بطابق السراج

تذكرة المذاهب في ابواب اربع

بعبارة العربية فقط

22/II/27

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المحمود الظاهر المعبود الباطن والظاهر والصلوة على رسوله الكامل الطاهر وعلى آله الى انتهاء [illegible]

والجلالة ميگويد بندهٔ ضعيف اميدوار رحمت متعالى محمود طاهر غزالى عرف بنظام مدرس مدرسهٔ [illegible]

احسن الله اليه وعفا الله له ولوالديه كه آگه دانا و پادشاه توانا تصفا عفت الالوهية ذات

نعماؤه چنين ميفرمايد وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله

يعنى اين راه كه من شما را نمودم و در رفتن اين فارغ زمان دادم راهى راست است اين راه گيريد و بدين

راه رويد و در راهها ديگر چون كيشها مختلف و ملتها باطل ميشويد كه شما را پراكنده كنند از دين [illegible]

و دور افكنند از راه راست مستقيم و سيد انام عليه السلام بر اين جمله باز مينمايد ستفترق امتي على ثلث وسبعين

فرقة اثنان وسبعون منها هالكة وواحدة منها ناجية وفي رواية كلهم في النار الا السواد الاعظم

يعنى زمانه آيد كه امت من هفتاد و سه گروه شوند هفتاد و دو گروه در دوزخ روند و يكى در بهشت و اين سنت

و جماعت اند كه مشغول بعبادت و طاعت اند حاصل آنچه مرا در نظر آمده بود از حكمها اين هفتاد و [illegible]

گروه در بعضى فصل آوردم و اين رساله را كه در آن مذهبها شناخته ميشود مذهب ناجية الملقب نام كردم

تا هر كه اين كتاب را بخواند اختلافى كه در مذهبهاست بداند از راههاى كژ بيزار شود و براه راست [illegible]

گردد بمشية الله تعالى فصل اول در بيان سنت و جماعت و آنچه بدان تعلق دارد [illegible]

و اسلام و توحيد و اعتقاد و شريعت و مذهب اجماع و ملت و دين عبد الله عباس گفت رضى الله عنه

كه سنت و جماعت ده چيز است هر كه اين ده چيز بجا آرد سنى باشد يكى آنكه فضل دهد شيخين را

يعنى ابو بكر و عمر رضى الله عنهما دوم بزرگى داشتن دو داماد يعنى عثمان و على رضى الله عنهما [illegible]

سیوم ازرک داشتن دو قبله یعنی بیت المقدس که قبلهٔ جملهٔ انبیا است و کعبه که از آن محمد علیه السلام است چهارم
نوشتن مسح بر دو موزه پنجم بار بودن از دو گواهان یعنی بزرگ گواهی دادن که بحقیقت بهشت هست
دیگر گواهی دادن که بحقیقت دوزخ هست ششم پس رو امام نماز گزاردن یعنی صالح و فاسق
هفتم بود و تقدیر از خدای عز و جل شناختن یعنی نیکی و بدی هشتم بود و جنازه نماز گزاردن
عاصی نهم دو فرض گزاردن یعنی نماز و زکوة دهم فرمان برداری کردن دو امیر یعنی سلطان
عادل و سلطان ظالم اما هر که بگرود بخدای و بفرشتگان و بکتابها و برسولان و بروز
قیامت مؤمن بود زیرا چه ایمان گرویدن است و هر که گردن بنهد فرمانهای خدای عز و جل یعنی
گواهی دهد که نیست سزای پرستش جز خدای تعالی و محمد بندهٔ اوست و رسول اوست و نماز بپای دارد
و زکوة مال دهد و روزهٔ ماه رمضان بدارد و حج خانهٔ کعبه اگر بتواند بجا آرد او مسلمان باشد
زیرا چه یعنی اسلام گردن نهادن است بعضی گفته اند که میان ایمان و اسلام فرقی نیست و هر که مؤمن است
مسلمان است و هر که مسلمان است مؤمن است و بعضی گفته اند که فرق هست زیرا چه رسول علیه السلام
ایمان دیگر گفت و اسلام دیگر چنانچه بیان کردیم و هر که خدای عز و جل را یکی گوید موحد
باشد زیرا چه یعنی توحید خدای را یکی گفتن است و هر که دل و جان را بر یکی گره بندد یعنی
معتقد بر چیزی او معتقد باشد زیرا چه یعنی اعتقاد دل گره بستن است اما شریعت راه پیغمبر است
اراسته هر پیغامبری را یعنی پیغمبری است و مذهب رفتن گاه که در کاری و در
شریعت مذهب مجتهدان را چون ابو حنیفه و صاحبش مذهب را که بسیرت خلفای راشدین
و شریعت رسول بگیرد و بسنت که بجای مذهب دیگر اقتدا کند همچنانکه حنفی

مؤمن

مسلمان

معتقد

مذهب

بصاحب شریعت دیگر و اگر حکم شریعت در شریعت دیگر یافته شود و یا حکم مذهبی در مذهب دیگر آنرا اتفاق
خوانند و هر که بگوید بصواب جستن در حکمی به صلاح و فساد و اتفاق است او مجتهد
زیرا چه معنی اجتهاد کوشیدن است و ملت گروه جمع شده را گویند بر چیزی خواه بر حق باشد خواه
بر باطل و فرقه را همین معنی است و هر که در شریعت اسلام ثابت شود او مسلم و بر باطل است اما
امام اعظم ابو حنیفه کوفی در فقه اکبر حنفیه او گروه ده است چونکه این چهار جزء شود دین گردد
توحید و موقف را بالجمله و اسلام بیان کرده سنت و جماعت که بر حق اند این بود اما اعتقاد
کرده که بر باطل اند در اصل شش گروه اند بدین اسامی رافضیه خارجیه جبریه قدریه
جهمیه مرجیه و هر گروهی از این شش گروه دوازده گروه شده اند چون شش را در
دوازده ضرب کنی هفتاد و دو باشد چنانکه بیان کرده میشود فصل دوم در بیان دوازده
رافضیه بدین اسامی علویه ابدیه شیعیه اسحاقیه زیدیه عباسیه امامیه ناوسیه
متناسخیه لاعنیه راجعیه متربصیه اما آنچه هر دوازده را اتفاق است اینست که جمعه
را سنت ندانند و مسح موزه روا ندارند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را لعنت کنند و از یاران
پیغامبر صلی الله علیه و سلم بیزار شوند مگر از علی و گمان برند که فاطمه فاضلتر است از عمر
رضی الله عنهما و گویند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم بنفس خویش در رسالت نتوانستی ایستاد
مگر بیاری غیر خود و بر طلحه و زبیر نام بد نهند و اهل سنت را جهود نام نهند و نومید شوند
از رحمت خدای عز و جل و اقامت نماز تراویح را سنت نشناسند و اگر سه طلاق گویند
بیک لفظ هر سه را واقع ندانند تا بر طریق سنت نگویند و آن یکان یکان گفتن است

آنفاق

مجتهد

ملت

فرقه

جهمیه

گفتن سنت و دست راست بر دست چپ نهادن در نماز و خطبا را لباس سیاه پوشیدن و تعجیل در افطار
و تعجیل در گزاردن نماز شام بر خود که آفتاب فرو شود واجب ندانند و در آن تاخیر کنند تا آنگاه
ستارگان روشن نمایند و در آنچه اختلاف است این است اول علویه علی را نبی گویند و جبرئیل
علیه السلام بر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بغلط فرود آمده است دوم ابدیه علی را شریک
گویند در نبوت سیوم شیعیه هر که علی را از دیگر صحابه دوست تر ندارد او را کافر گویند چهارم
اسحاقیه زمین را هیچ وقت از پیغامبر خالی ندانند یعنی نگویند که نبوت ختم شده است پنجم زیدیه
جز اولاد علی دیگری را در نماز امام نداشند ششم عباسیه جز اولاد عباس بن عبد المطلب را امام
ندانند هفتم امامیه زمین را خالی ندانند از امامی که غیب داند و نماز نگزارند پس امام فاجر و
گویند خلیفه روا نیست جز از بنی هاشم هشتم ناروسیه هر که خود را بر دیگری فاضل داند او را
کافر گویند نهم تناسخیه گویند که چون جان از کالبد بیرون آید روا است که در کالبد دیگر
رود دهم لاعنیه معاویه و طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهم لعنت کنند یازدهم راجعیه گویند
علی باز در دنیا خواهد آمد پیش از قیامت و امروز در ابر است و رعد از تک اسب اوست
و برق از درفش آتش شمشیر اوست دوازدهم متربصیه خروج کردن بر [illegible]
[illegible] جنگ پیش آمدن بر پادشاه اسلام روا دارند فصل سیوم در بیان دوازده
فرقه خارجیه بدین اسامی ازرقیه اباضیه ثعلبیه خازمیه خلفیه کوزیه
کنزیه معتزلیه میمونیه محکمیه اخنسیه شمراخیه اما در آنچه هر دوازده را اتفاق
است این است که خلافت را حق ندانند و اهل قبله را بگناه کافر گویند و بر پادشاه

ظالم خروج کنند یعنی شیعی شوند و گویند که علی بر حق بود بر معاویه خروج کرده و در آنجا اختلاف
است اینست اول ازرقیه گویند که مؤمن در خواب هیچ نیکویی نه بیند زیرا چه وحی منقطع
شده است دوم اباضیه گویند که ایمان قول است و عمل است و نیت در و شرط نیست بلک
نیت در دست است سیوم ثعلبیه گویند کارها بخواست خداست نه بقضا و تقدیر
چهارم خازمیه گویند ایمان فرض مجهول است یعنی فرضیت او ما را شناخته نشده است
پنجم خلفیه گویند ترک آرنده غزا کافر است ششم کوزیه غلو کنند در طهارت و سخت کاری نماز
را در شستن هفتم کنزیه مال را در گنج نهند و زکوة ندهند یعنی زکوة را فرض ندانند
هشتم معتزلیه بیزار اند از هر دو حکم بد گویند که بلای آن تقدیر خداست عز و جل نیز
آن ظلم دانند و نگویند از تقدیر اوست زیرا چه عجز بود و نماز نگزارند پس [illegible]
گویند که ایمان کسب بنده است و مخلوق اوست و قرآن محدث است و آنچه در مصحف است کلام
قرآن است جز قرآن و فعلهای بندگان مخلوق نیست و مردگان را از صدقه
بندگان هیچ منفعت نیست و هیچ کس را ولایت و شفاعت نه و معراج ثابت
نیست [illegible] بود کتاب حساب و میزان نیست و گذشتن بر صراط از حضور [illegible]
فاسق میان بهشت و دوزخ بماند و فرشتگان فاضل تر اند از مسلمانان و عقل [illegible]
مسلمانان برابر است و دیدار خدای عز و جل کس نخواهد دید و کرامت اولیا [illegible]
و خدای عز و جل آفریدگار آنگاه شد که بیافرید و روزی داده آنگاه شد [illegible]
داده یعنی پیش از آن خالق و رازق نه خدای [illegible] دعا در بدات [illegible]

بوده است یعنی بعلم و قدرت یعنی خدای را صفات نیست و آنچه در عدم است که هنوز در وجود نیامده است
نیست یعنی جواهر در عدم جواهر بوده و روا باشد که اهل بهشت بمیرند و بخسپند و نیست شوند
و دیگر آنکه کشته شوند باجل خویش نمرده باشد یعنی اگر کشته نمی شدی نمردی و علامت قیامت
را منکرند چون بیرون آمدن دجال و یاجوج و ماجوج و جز آن و معطله تعطیل را که بی آنکه
کسی عقد سبحانی جایز دارند و گویند که عقل ما جلیتر از علم است و بعضی از ایشان گویند که هر دو
بعد و پیغامبر در شب معراج سخن خدای عز و جل بحقیقت بی واسطه نشنید و عرش عبارت
از علم است و کرسی عبارت از علم و حجابها از منع دیدار و لوح از جمله حکمها و قلم از تقدیر
و پیغامبر پیش از قرآن پیغامبر نبود و بعد از این شد پس از مرده نبی نیست و پیش از وحی نه مؤمن
بود و نه کافر و انبیا از زلت معصوم اند و حرام رزق نیست و مثل این بسیار چیزها گویند که
برخلاف سنت و جماعت است نهم مشیونیه گویند ایمان بغیب باطل است دهم محکمیه گویند خدا را
بر خلق حکم نیست یازدهم اخنسیه گویند هر که مرد عمل او بدو نرسد یعنی جزا عملی که کرده است
بدو دوازدهم مرائیه گویند زنان چون ریاحین اند همچنانکه بوی ریحان بی ملک مباح است
بهره گرفتن از ایشان بی نکاح مباح است فصل چهارم در بیان دوازده گروه جبریه بیان اسامی
مضطریه افعالیه معیه مفروغیه نجاریه متمنیه کسبیه سابقیه حبیبیه
خوفیه فکریه حسبیه اول مضطریه گویند خیر و شر خدای راست ما را در آن
دوم افعالیه گویند که ما را فعل است و قدرت نیست سیوم معیه

گویند خلق را قدرت است لیکن با فعل یعنی با فعل او قدرت همراه و بنده راست چهارم ...

گویند آنچه شدنی است شده است یعنی این همه امت از کی جمع پیدا از آیه پنجم بجاریه گویند خدای

خلق را آفریده بر علم نه بر معلوم و عذاب کنند خلق را بر فعلها خویش نه بر فعلها ایشان ششم ...

گویند که چرا نیست که سال شود نفس بران هفتم نسبیه گویند که ثواب عقاب با ...

نیک و بد هشتم سابقیه گویند که سعادت و شقاوت پیش از این نوشته شده است ...

ندارد و گناه زیان ندارد نهم خشیبیه گویند دوست عذاب نکند مر دوست را ...

ماست دهم خوفیه گویند که دوست نترساند دوست را یازدهم فکریه گویند ... به از

عبادت است و هر کرا علم زیادت شود عبادت از وی ساقط شود و بدان مقدار ...

مراد او بر خلق ما یحتاج ادویه شریک باشد در مالها مردمان هر که باز دارد ...

از ان او ظالم باشد دوازدهم حسبیه گویند قسمت نیست در مالها یعنی میراث ...

از ان دوازده گروه گویند توفیق پیش از فعل است فصل پنجم در بیان دوازده گروه ...

بدریه اسامی احمدیه ثنویه کیسانیه شیطانیه شریکیه وهمیه رویدیه ناکسیه متبریه

قاسطیه نظامیه منزلیه اما آنچه هر دوازده را اتفاق است اینست که ...

چیزی که نزدیک خدای کفر است نزدیک خلق ایمان باشد نماز جنازه را واجب ...

و نقد بزرگی و بدی از خدای ندانند از خود دانند و گویند توفیق بعد از فعل

که جبریه پیش از فعل گویند و در مذهب سنت و جماعت توفیق و فعل برابر ...

منفعه اکبر بود کوربست و گمان برند که معراج در خواب بود و گویند نمیدانیم مؤمنیم نزدیک خدای یا کافر

و میثاق را منکرند یعنی روز الست نبود و آنچه اختلاف است اینست اول احمدیه بعوض

اقرار میکنند و سنت را انکار می آرند دوم ثنویه گویند که نیکی از یزدان است و بدی از اهرمن

سیوم کیسانیه گویند ما نمیدانیم افعال ما مخلوق است یا نه چهارم شیطانیه گویند که خدای

شیطان را نیافریده است یعنی شیطان را وجود نیست پنجم شریکیه گویند ایمان مخلوق است ششم

وهمیه گویند فعل ما را ایمان نیست هفتم رویدیه گویند جهان منسوخ نشود هشتم ناکثیه گویند

روا باشد در نکث کردن در بیعت بر امامان یعنی پادشاهان نهم متبریه گویند هر که گناهکار

باشد کافر گردد توبه او قبول نشود دهم قاسطیه گویند کسب و نقصه نیست و نیکو هنر بد را

یازدهم نظامیه گویند خدای تعالی عادل است جور نکند و محال است وی قضای شر کند

بر بنده آنچه بنده تواند از قضای او بود اول پس باز عذاب کند گویند خدای کسی نیست

دوازدهم منزلیه گویند که ما نمیدانیم که تقدیر کرده شده است یا نه فصل ششم در بیان

اصناف گروه جهمیه بدین اسامی معطلیه مرابصیه متراقبیه واردیه حرقیه

مخلوقیه فنائیه زنادقیه لفظیه قبریه واقفیه اما دانکه هر دوازده

معطلیه گویند ایمان بدل است و نه بزبان و عذاب گور و سوال منکر و نکیر

حق نی گویند ملک الموت و نفی کنند موسی را بحقیقت با خدای منکر شدند با آنکه

در اصل یعنی در اصل حضرت موسی با خدای تعالی

اصلا [illegible] نیست اینست اول [illegible] مرابصیه گویند نامهای خدای و صفات او مخلوق است

متراقبیه گویند و قدرت ذات [illegible] مخلوق است و خلق او غیر مخلوق است سیوم

علم

مترافیه گویند خدا تعالی را بجانبیست چهارم واردیه گویند هر که در دوزخ رفت بیرون
نیاید و مؤمن در دوزخ نرود پنجم حرقیه گویند که اهل آتش چنان بسوزند که از ایشان هیچ
هم در دوزخ زنده نماند ششم مخلوقیه گویند که قرآن مخلوق است هفتم غیریه گویند که محمد
صلی الله علیه وسلم نبود و فلج بود هشتم فانیه گویند که بهشت و دوزخ فنا باشند نهم زیادیه
گویند که معراج بود نه بتن یعنی جان پیغمبر علیه السلام در معراج رفته بود دهم [illegible] جایی
تو دیده نشود و رؤیت را منکرند گویند [illegible] قدیم است و معدوم شی است یازدهم
لفظیه گویند که لفظ و ملفوظ هر دو یکی است یعنی قرآن سخن خواننده است [illegible]
و ما میگوییم که لفظ از الفاظ است و قرآن از خدا تعالی یازدهم قبریه عذاب گور را
منکرند دوازدهم واقفیه گویند در قرآن ما را ایستادگی است یعنی تامل است نگوییم که مخلوق
است یا غیر مخلوق فصل هفتم در بیان دوازده گروه مرجیه بدین اسامی
تارکیه شائیه راجیه شاکیه بهیسیه عملیه منقوصیه مستثنیه اثریه بدعیه
حشویه اول تارکیه گویند که بعد از ایمان چیزی دیگر فریضه نیست هر که
اقرار کرد بعد از آن هر چه خواهد بکند دوم شائیه گویند هر که بگوید لا اله الا الله بعد از آن
هر چه طاعت کند خواه معصیت سیوم راجیه گویند بنده فرمانبردار [illegible]
گروه نشود و بمعصیت عاصی نام کرده نشود زیرا چه ممکن است که بر خلاف کرده باشد [illegible]
شاکیه ایشان شک زنند در ایمان پنجم بهیسیه گویند ایمان علم است هر که نداند
امر و نهی را او کافر باشد ششم عملیه گویند ایمان عمل است هفتم منقوصیه گویند ایمان [illegible]

نهادند کم میشود هشتم ملکیه گویند مومن اثبات است نهم ازریه گویند قیاس باطل است
یعنی دلیل را اثبات باید دهم بدعیه گویند فرمان برداری پادشاه بباید کرد اگرچه گناه
دران فرماید یازدهم مشبهیه گویند حق تعالی بیافرید آدم را بر صورت خویش و جمله دهم
حسنویه گویند واجب و سنت و نفل در سه یکی است زیرا چه امر بیک لفظ است بیان
اعتقاد دوازده ملت باطل این بود اما ابوالقاسم رازی رحمة الله علیه در رساله خویش
[illegible] گروه دیگر بیان میکند بدین اسامی کرامیه ظاهریه حنابلیه اباحیه باطنیه
براهمه ملکوتیه اول کرامیه گمان برند که ایمان اقرار بر زبان است و بس قرآن
محدث است و مرده نشنود و در گور کرده شود از ابلیس و از سوال احکام باید کرد و انگاه
سوم اگر در سیده آید گویند معراج نردبانی بود از زر نقره و یاقوت و مرجان دوم
را فاضلتر از نبی دانند و گویند آنچه در مصحفها است حکایت قرآن است جز قرآن و
[illegible] خدای است و خدای را جسم است و در است شد لما ادیه بر عرش بکیفیت است
[illegible] ملک الموت عاجز شود و مانده گردد و نور معرفت در دل و زبان مخلوق است
[illegible] ولی و گمان ما از روز میثاق پا در است و امام را دو بود که [illegible]
[illegible] پیغامبر علیه السلام [illegible] حجت [illegible] خلق [illegible] بمعجزه و [illegible]
[illegible] خدای [illegible] معراج و گمان برند که [illegible] است
[illegible] جایی دو پایی و از انبیا [illegible] گناه آید [illegible] واجب [illegible]
[illegible] تفکر در ذات و صفات و خدای تعالی جایز دارند و [illegible] ظاهریه

طبعیهای قدیم گویند ستارگان فاعل مختار اند گویند هر آبی که گیند آنرا بغیر حق مدانند
و در خدای بود و آن و صحابه و ستارگان را و تقدیر و قبله و محراب و طهارت شک آرند
سیم ... اباحیه گویند ما مومنیم اگر خدای خواهد روا بود که بنده کافر باشد نزد
خدای تعالی و مؤمن باشد نزد خلق یا از عکس این و قرآن مجید جمله مخلوق خالق
را بخلق باشد کنند چهارم اباحیه گویند خدای دیده شود در دنیا و در آخرت با خلق
از نبی باشد و مؤمنان را گناه زیان ندارد و تکلیف به دوستی بر داشته شود و
کار را نیز ... باطنیه احادیثی را که در علامات قیامت است تاویل کنند
براهمه رسالت را منکر شوند گویند معجزه شعبده است هفتم اشعریه گویند عقل
نوعی از علمهای ضروری است و این اشعریه از فرق معتزله است و ذکر علامت
دیگر حضرت امام اعظم رحمة الله تعالی علیه در فقه اکبر آورده است و آن مجسمه اند که
خدای تعالی را جسم گویند این ملت از فرق گمراهیه اند حاصل آنکه هر چه ملت که
علمهای اهل سنت آن نوع بهتر دو دو ملت باشد و هر آنچه خلاف این علمها باشد ضلالت
است و جماعت این همه باطل اند حق تعالی همگی را ازان راه نگاه دارد
همه کس را بر صراط مستقیم که شاه راه مذهب اهل سنت و جماعت است
بالنبی و آله الامجاد و بالنون و الصاد

هر آنچه
خلاف سنت
و جماعت است

بن ابي طالب بغير اجازت امام و مؤذن بانگ نماز دوگانه نشاید گفتن قال النبي عليه السلام [illegible] و قبح
الأذان حيث عليه من زوال الإيمان [illegible] في الإقامة [illegible] المسجد يوم الجمعة [illegible] التثويب
چنانکه مؤذن حي على الصلوة حي على الفلاح گوید الصلوة خير من النوم [illegible] گوید برای آنکه بار دیگر حي على الصلوة حي
على الفلاح گفته باشد [illegible] بر نماز و بر فلاح [illegible] پس مؤذن را نیکو باشد [illegible] گوید
[illegible] باید گفت لا حول ولا قوة [illegible] گفت یعنی [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] در بودن از معصیت و قوت [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] مؤذن
[illegible] بانگ نماز [illegible] باید که صبر کند تا [illegible] که آن بانگ نماز گوید بعد از آن آغاز کند
اگر [illegible] بانگ نماز آغاز کردن نشاید که او را اعلام کنند که بانگ نماز گفته اند باید که
[illegible] تا بانگ نماز تمام کند شروع [illegible] كذا في صلوة المسعودي

نقل است که در عهد هارون رشید معلوم ترسا بود در علم نجوم طاق روزی هارون با آن ترسا گفت که در دین
اسلام در آی ترسا گفت پنج مسئله دارم اگر هر پنج مسئله در مجلس سلطان حل شود من مسلمان شوم هارون
تمام علمای عصر را حاضر کردانید و به ترسا گفت بگو آن پنج مسئله کدام اند ترسا گفت مسئله اول آنکه پیش
از خدا چه بوده است مسئله دوم آن چیست که حق تعالی نمیکند مسئله سیوم آن چیست که حق تعالی نمیداند
مسئله چهارم آن چیست که مخلوق خدا نیست مسئله پنجم آنکه روی حق تعالی بکدام طرف است جمیع علما در حیران
شدند و هر چند تشخیص کردند حل نشد عاجز آمدند هارون اعراض کرد که شما این قدر ... جواب پنج
شدید جواب یک ترسا نتوانستید داد همه گفتند که ترسا مسئله لا جواب در میان آورده است ...
... کرده اند القصه در آن وقت حضرت امام ... علیه الرحمة هفت ساله بودند هر مسئله ... پیش
ایشان آوردند حل نمودند هارون امام را نیز طلب کرد جواب این مسئلها ...
که بگو ای ترسا ... ترسا گفت مسئله اول آنکه پیش از خدا چه بود امام گفت ای ترسا حساب کردن
میدانی ترسا عرض کرد که میدانم فرمودند که از یک تا ده شمار بکن چون ترسا شمار کرد ...
چه بود گفت هیچ امام فرمودند پیش از خدا نیز هیچ بوده است مسئله دوم آنکه آن چیست که خدا ...
... مسئله سیوم آن چیست که حق تعالی ... امام فرمودند که حق تعالی ...
نمیداند مسئله چهارم آن چیست که مخلوق خدا نیست امام فرمودند که ...
حق تعالی بکدام طرف است امام فرمودند که شمع ... بیاورده در میان مجلس نهادند
که روی شمع بکدام طرف است همه اهل مجلس ... امام آن ... ترسا به دین اسلام ...

قال ابن السراج مؤلف تذكرة المذاهب بان الخبر في حد الايمان هو تصديق الرسول بكل ما علم
مجيئه به من عند الله تعالى ضرورة وانما قيدنا بقولنا ضرورة لان الاستدلال ليس بشرط لصحة الايمان
فان ايمان المقلد صحيح وان لم يكن مستدلا لانهم اختلفوا في الايمان والاسلام قال بعضهم هما واحد وقال
بعضهم متغايران والاصح ما قال الامام ابو منصور الماتريدي رض ان الاسلام معرفة الله بلا كيف ومحله الصدر
لقوله تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام والايمان معرفة الله تعالى بالعلامات الظاهرة علما وحدانيته ومحله
القلب قال الله تعالى ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم والقلب داخل الصدر والمعرفة محل السر
وهو داخل الفؤاد والفؤاد هو محل المعرفة فيتنور من ربه فيصير العبد عارفا بجميع صفاته ثم يتلالأ من سره
ذلك النور الى السر فيقوم العبد بمحل التوحيد فيوحد الله تعالى ويتبرأ من الاصنام ثم لا يسكن ذلك النور
حتى يتلالأ الى القلب فيقوم بمحل الايمان وهو التصديق بما قال الله تعالى وبلغ رسوله ثم يتلالأ ذلك النور
الى الصدر فيقوم العبد بمحل الاسلام وهو الانقياد بالاوامر والنواهي ثم ينتشر ذلك النور الى الاعضاء
فلا يصدر من العبد الا ما يرضى الله ورسوله فاذا اجتمعت هذه الامور الاربعة اعني المعرفة والتوحيد
والايمان والاسلام صار مؤمنا تقيا فدخل تحت قوله تعالى ان اكرمكم عند الله اتقيكم هكذا ذكر الامام ابو حنيفة في بعض تصانيفه

وقد حكي ان ابا بكر رضي الله عنه لما قرب وفاته اوصى وقال اذهبوا بجنازتي الى قبة حبيبي فان ناديتم فافتحوا
فيها والا فاطرحوني فذهبوا بالجنازة الى قبة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا المنادي ينادي من داخل الروضة ادخلوا
الحبيب الى الحبيب وكذا في وفات عمر رضي الله عنه اوصى انه لا يدخلون بل يذهبوا بجنازتي بالقبة فان انفتح الباب
...



